

### نگاه

## «ترمیم دستمزد» مطالبه فراموش‌شده کارگران سعیدقلیچی خبرنگار

اولین ماه از فصل پاییز به روزهای پایانی خود رسیده است و خبری از برگزاری جلسات شورای عالی کار نیست. متن قانون می‌گوید جلسات عادی شورای عالی کار باید ماهانه و حداقل ماهی یک بار تشکیل شود. اما تا روزهای پایانی ماه هفتم از سال جاری، نشست‌های این شورا برگزار نشده و مطالبات کارگران از آن بدون پاسخ مانده است. «ترمیم دستمزد» یکی از خواسته‌های جدی تشکل‌های کارگری طی ماه‌های گذشته است که هنوز جواب مشخصی نداشته است. در ماده ۴۱ قانون کار که مبنای قانونی اصلی برای تعیین دستمزد کارگران به شمار می‌آید، به‌صراحت تأکید شده است که حداقل دستمزد باید با توجه به نرخ تورم اعلامی از سوی بانک مرکزی تعیین شود و حداقل دستمزد باید به حدی باشد که هزینه معیشت یک خانوار را پوششش دهد. گرچه این ساده قانونی در ظاهر تکلیف افزایش دستمزد را روشن کرده، اما عمومیت بحث آن به‌گونه‌ای است که هرکدام از طرف‌ها به‌زعم خود آن را تفسیر می‌کنند و در اغلب موارد، مصوبه نهایی دستمزد را با حواشی بسیار به تصویب می‌رسانند. در این میان، کارفرمایان اعلام می‌کنند که تابع قانون هستند و از آنجایی که کارگران را نیز اعضای خانواده تولید و صنعت می‌دانند، خود را موافق با افزایش دستمزد و کمک به معیشت کارگران معرفی می‌کنند. اما در ادامه با این استدلال که برخی از هزینه‌های معیشت کارگران نظیر مسکن، آموزش و بهداشت طبق قانون اساسی مربوط به دولت بوده و ربطی به کارفرمایان ندارد، میزان افزایش دستمزد را به‌شدت پایین‌تر از انتظار کارگران اعلام می‌کنند. افزایش چندباره قیمت کالاها در سال روند نرخ تورم که تناسبی با افزایش دستمزد حقوق‌بگیران ندارد، باعث شده طی هفته‌های گذشته پیشنهاد افزایش حقوق برای دو بار در طول سال مطرح شود. پیش از این فتح‌الله بیات، رئیس اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی، گفته بود که با توجه به آنکه نمایندگان مجلس در ابتکار عملی تازه نسبت به اصلاح ماده ۴۱ برای تقویت معیشت و واقعی‌شدن دستمزد کارگران کام برداشته‌اند، پیشنهاد می‌کنیم امکان تعیین دو بار در سال حقوق و دستمزد کارگران را در قانون فراهم کنند.

#### مطالبه بی‌پاسخ با عمر چندساله

پیشنهادی دو بار در سال دستمزد کارگران، مطالبه‌ای چندساله است. سال‌هاست که با افزایش نرخ تورم، این موضوع از سوی تشکل‌های کارگری در کشور مطرح می‌شود. علت اصلی اینکه کارگران و بازنشستگان و به تبع آن کارمندان خواستار تعیین دستمزد به صورت دو بار در سال هستند، افزایش و تغییر قیمت‌ها در طول سال است و درعین حال، افزایش تومی که در طول یک سال اتفاق می‌افتد. آنچه در فرآیند دستمزدها تصمیم‌گیری می‌شود، هم در قانون بودجه و هم در شورای عالی کار، به طور معمول در پایان سال اتفاق می‌افتد و تصمیمات برای سال بعد گرفته می‌شود؛ آن‌هم زمانی که پیش‌بینی دقیقی از رشد تورم و نرخ آن در دسترس نیست و درعین حال، بخشی از افزایش قیمت‌ها با دستور خود دولت انجام می‌شود و بخشی نیز ناشی از سیاستی است که بازار با آن روبرو است.

بعنوان کارگری می‌گویند افزایش دستمزد یک مطالبه جدی است و با توجه به شرایط امروز اقتصاد و نرخ تورم سالانه کشور، منطقی هم به نظر می‌رسد. کارشناسان نیز معتقدند این موضوع به لحاظ علمی نیز کاملا قابل قبول است که اگر دولت قدرت کنترل قیمت‌ها و تثبیت آنها را ندارد و مدام اجازه می‌دهد قیمت کالاها افزایش پیدا کند یا خود دولت مبادرت به این کار می‌کند، باید این حق را برای حقوق‌بگیران قائل باشد که دستمزد آنها متناسب با شرایط اقتصادی دچار بازنگری و افزایش شود.

#### مشکلات نظام پرداخت حقوق و دستمزد

حمید حاج‌اسماعیلی، کارشناس حوزه کار معتقد است که نظام پرداخت حقوق و دستمزد در ایران دچار مشکل اساسی است و باید اصلاح شود. به اعتقاد این کارشناس حوزه کار، دولت‌های متعددی این شعار را دادند و هیچ کار مهمی انجام ندادند. نظام پرداخت دستمزد ما دچار مشکل است و باید به سمت توزیع عادلانه ثروت در کشور برویم که یکی از آنها، طرح پرداخت هماهنگی هست که باید منصفانه و عادلانه باشد. کارشناسان فعالان کارگری متفق‌القول می‌گویند: با هماهنگی و مشارکت بخش‌های دولتی و کارگری، برای اصلاح نظام دستمزد و پرداخت حقوق و مزایا اتفاقات خوبی خواهد افتاد. از طرف دیگر، دلایل زیادی وجود دارد که دولت سهم، نقش، وظیفه و تکلیف دارد و باید این کارها، هم در بخش خصوصی و هم در بخش دولتی، با هماهنگی، همراهی، مشارکت و تعامل انجام شود تا شرایط منطقی برای تعیین دستمزد پیدا شود. احمد میردی، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی دولت چهاردهم، مدتی قبل درباره افزایش حقوق کارگران متناسب با نرخ تورم گفته بود: قاعده بر این است که کارگران برای دریافت دستمزد بیشتر و کارفرمایان برای پرداخت دستمزد کمتر چانه‌زنی می‌کنند، اما درکی که از بهره‌وری نیروی انسانی و نقش کارگران در بهره‌وری داریم ما را به این سو می‌کشاند که به هر دو طرف مسئله نگاه کنیم. البته وزیر کار تأکید دارد حمایت از بنگاه‌ها زمان‌بر و مشروط است و در دوره‌ای بین منافع بلندمدت کشور و منافع یک بنگاه خاص باید همواره منافع بلندمدت و همگانی مردم را انتخاب کرد.

#### چشم‌امید کارگران به دولت چهاردهم

امنیت شغلی و دستمزد دو مقوله مهم برای کارگران است. درحال حاضر دستمزد به مسئله چالشی‌تری تبدیل شده است، چراکه با رشد تورم در جامعه، میزان افزایش حقوق در سال جاری بی‌اثر و روزبه‌روز شرایط زندگی کارگران سخت‌تر شده است. نمایندگان کارگری اعتقاد دارند دستمزد باید ترمیم شود، ولی گویا اراده‌ای برای این کار وجود ندارد؛ چراکه شورای عالی کار تشکیل نشده است. در این میان، چشم امید جامعه کارگری درباره دو مسئله مهم امنیت شغلی و معیشت، به رئیس‌جمهور و وزیر کار است. در زمان تصویب افزایش حداقل دستمزد ۱۴۰۲، گروه کارگری صورت جلسه مز را امضا نکردند و امیدوار بودند درصد افزایش به اندازه تورم تعیین شود تا بخشی از مشکلات جامعه کارگری برطرف شود و به سهم کارگران کمک کرده است. این اتفاق نیفتاد. در این میان، برخی از کارشناسان اقتصادی معتقدند حل مشکلات کارگران در وهله اول، به حل مشکلات تولید گره خورده است و بخش تولید کارایی و بهره‌وری لازم را ندارد. به همین دلیل چون کارفرمایان از سود کافی برخوردار نمی‌شوند، تمایلی نیز به افزایش دستمزد کارگران ندارند. در چنین شرایطی دولت چهاردهم در گام نخست می‌تواند برای کنترل و کاهش نرخ تورم اقداماتی را اجرایی کند. بحث تورم، امروز یکی از مشکل اصلی کشور است که وضعیت معیشت کارگران تأثیر زیادی دارد و تا زمانی که تورم مهار نشود، دستمزدها واقعی نخواهد شد. در صورت مهارنشدن تورم و افزایش قیمت‌ها با افزایش نرخ تورم، در عمل شاهد فشار مضاعفی بر قشر کارگر هستیم.

سوز صدا می‌افتد توی جانم. صدای ساز خوره می‌شود و

انگار که قرار است تمام این وجود را بچود، توی سلول‌های تن نفوذ می‌کند. صدای ساز نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و چهره‌ای شفاف به چشم می‌آید. زنی میانسال است. کلاهی لبه‌دار را روی سرش کشیده و په زور چشم‌هایش دیده می‌شود. سازدهنی را دودستی گرفته و با دست‌هایش بخش زیادی از صورتش را پوشانده است.

همیشه همین‌جاست. هر روز توی رفت‌وآمد زیر خیابان‌های این شهر می‌بینمش! صبح‌ها مسافران را به سازی میهمان می‌کند و مسافران هم‌گاه از در سخاوت تکه‌ای کاغذ رنگی توی کیسه‌ای می‌اندازند که روی دوشش به همراه راکد، تکه‌ای کاغذ رنگ‌شده که خیلی جاها معادلات را تغییر می‌دهد. اسمش رویاست. ۴۵ سال دارد. از زندگی بهره‌چندانی ندارد. یک سالی هست که راهی راهروهای زیر زمین تهران شده و سوار بر قطارهای مترو، برای گذران زندگی واگن به واگن‌ساز می‌زند تا نانی به کف آرد و به غفلت نخورد.

روایت قطارهای مترو این روزها روایتی عجیب شده است. دقیقا مثل خیابان‌های این شهر. خیابان‌هایی که پر شده از آدم‌ها با رنگ‌های رفته. آدم‌هایی که گاه حتی رنگ هم از آنها رو برگردانده و سخاوت این را که بر پارچه‌های بر تن شده آنها باقی بماند، نداشته‌اند. روایت این روزهای کف جامعه، روایت خیابان‌هایی است که پر شده از دست‌های به آسمان کشیده‌شده، روایت اتوبوس‌هایی است که آخر شب تجرش را به مقصد راه‌آهن ترک می‌کنند و پر است از تن‌های خسته نیمه‌خواب‌لوده که معلوم نیست داستان دویدن بی معیشت هرکدام از آنها، مثنوی چند تن کاغذ است؟ داستان این روزهای کف جامعه، نگرانی نرسیدن حقوق این ماه به قسط و قرض ماه پیش است. داستان برنج کیلویی صدوچند هزار تومان است و گوشت کیلویی ۶۰۰ یا ۷۰۰ هزار تومان. روایت روغن است که شاید توان خریدش برای ریختن در تابه نباشد که «ویه» بتواند نیرویی مانند آنچه کوکب‌خاتم کتاب‌های فلسه دبستان در دهه ۶۰ می‌پخت، ببزد؛ رویا ۴۵ سال دارد. سه سالی هست که متراکه کرده است: زندگی سخت شده و همه چیز به هم ریخته بود و دیگر هر دو نفرمان، تاب تحمل هم را نداشتیم. هر اتفاقی می‌افتاد، به جنگ و جدل ختم می‌شد. راستش دیگر سن من کنجلیش جنگ اعصاب را ندارد. جزئیات زیادی دارد که خیلی تمایل ندارم درباره‌اش صحبت کنم، شما هم بی آن نباشید. اما حدود سه سال است که جنم شده‌ام.

رویا حتی در همین لحظه هم که هم‌صحبت شده‌ایم، تمایل به اینکه چهره‌اش دیده شود، ندارد. گویی از دیده‌شدن وحشت دارد. اما مگر می‌شود کسی او را در مترو ببیند و سابقه‌ای هم از آشنایی داشته باشد اما نشناسد. با احتیاط کامل حرف می‌زند و ادامه می‌دهد: من در ۴۰سالگی ازدواج کردم. طی این سال‌ها در یک محیط خصوصی کار می‌کردم. مشکل چندانی نبود اما بعد ازدواج دیگر سر کار نرفتم. راستش گرفتاری‌های زندگی مشترک و درگیری‌های روزمره که نمی‌خواهم درباره‌اش حرف بزنم، نگذاشت که کارم را ادامه بدهم. هرچند خیلی دوست داشتیم. بعد از متراکه،

سوز زندگی‌ام روی هوا بود و نیاز مالی هم داشتم، دوباره چون کار رفتم اما محیط کار خیلی فرق کرده است. این روزها برای زنی در موقعیت من کار در هر محیطی صلاح نیست. نمی‌دانم شاید من خیلی سنتی فکر می‌کنم اما این طوری است. حدود یک سال و نیم کار کردم و به دلیل برخی موضوعات در محیط کار، دیگر سر کار نرفتم. اما خب مگر تا کی می‌شد این وضع ادامه پیدا کند؟ شش ماه توانستم دوام بیاورم اما چون اوضاع خیلی سخت شد، تنها راهم این بود که سازم را بردارم و به مترو بیایم.

#### آمار کج، کارموج

معضل طلاق معضل امروز و دیروز نیست، اما آنچه این روزها تغییر کرده است، حجم انبوه میانسالان مجردشده و مجردمانده است که در کوچه و خیابان، در محل کار و در همه جا دیده می‌شوند. آن‌طور که سازمان ثبت احوال گزارش داده، «آمار ازدواج در سال ۱۴۰۲ در مقایسه با سال ۱۳۹۲ حدود ۳۹٫۵ درصد کاهش و آمار طلاق نیز بیش از ۱۷ درصد افزایش داشت». این یعنی آنچه در جامعه دیده می‌شود، با واقعیت منطبق است.

مطابق آنچه نور نیوز گزارش داده، آمارهای سازمان ثبت احوال نشان می‌دهد نرخ ازدواج جوانان در سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ نیز ۵۲۷هزارو ۱۶ ازدواج و ۴۸۱هزارو ۳۹۵ ازدواج



زن

زن

روایتی از دیده‌های روزانه و شبانه زیر خیابان‌های شهر

# دوروی سکه مترو



حمید رضاعظیمی

بوده که تقریباً آمار ازدواج ایرانی‌ها در سال‌های اخیر به

نسبت سال ۱۳۹۲ به نصف رسیده است. سال گذشته استان تهران با ثبت ۶۳هزارو ۹۷۳ مورد ازدواج، بیشترین تعداد ازدواج را در میان استان‌های کشور به خود اختصاص داد. پس از استان تهران، استان خراسان رضوی با ۲۳هزارو ۸۸۷ ازدواج در جایگاه دوم و استان خوزستان نیز با ۲۵هزارو ۳۶۴ ازدواج در رتبه سوم قرار گرفت.

خطوط اتوبوس خیابان ولی‌عصر بر از مسافر است. شب که می‌شود، انگار این خط تبدیل به خطوط حمل‌ونقل کارگران شب‌رو است. ساعت از ۲۲ گذشته و تاریکی خودش را بر حوال خیابان‌ها کرده است. کارگران گویی صبح که به آن بالا می‌روند، دیگر فرصت آمدن به پایین پیدا نمی‌کنند و شبانه به سمت پایین خیابان ولی‌عصر لشکر می‌کشند. این راه را بارها و بارها در روزهای تعطیل گزر کرده‌ام. شب‌هایش پر است از بوی ساختمان. بوی کچ و سیمانی که هنوز نم دارد و فضای اتوبوس را پر کرده است. در یکی از همین کلیپ‌ها که پربازدید هم شده، زنی به نام «عصمت» داشت درباره سرگذشتش می‌گفت. یک نفر از همین بلاگرها، یا برای رضای خدا یا به هر نیت دیگر، دوربین را گرفته بود سمشش و او هم داشت در آن شلوغی درباره زندگی این روزهایش حرف می‌زد. از این می‌گفت که از شهرستان به تهران آمده و در شهرستان تاب و توان ماندن نداشته است. حالا اینکه دلیل نماندنش جای بود، جای خود، اما او هم از سختی زندگی می‌گفت. از اینکه هزینه‌های زندگی طوری شده که دیگر نمی‌توان تحمل کرد. «عصمت» نه سواد چندان زیادی داشت و نه فرصت زندگی چندانی، اما پس از پشت سر گذاشتن یک زندگی ناموفق، همه چیز را رها کرده و راهی پایتخت شده بود. بعد هم که غم نان انکار مجالی دیگر باقی نگذاشته و او را راهی خانه‌هایی در آن سوی شهر کرده بود. خودش می‌گفت که چطور صبح تا شب توی این خانه و آن خانه کار می‌کند تا بتواند زندگی‌اش را به سامان برساند و دستش جلوی این و آن دراز نشود. حالا این وسط چه چیزهایی بر او گذشته، شاید خیلی قابل طرح در این جریده نباشد.

مترو در ساعتی از روز، مثل بازار شام است. مسافرها توی هم می‌لوند و لابه‌لای آنها، دوره‌گردها و دست‌فروش‌ها خود را به جمعیت کوچک می‌زنند و راه‌های پریچ‌وخم زیر شهر را طی می‌کنند. اینجا زیر خیابان‌های این شهر، زندگی مسافران با دست‌فروش‌ها گره خورده است. شلوغی چنان است که اگر همراه همیشگی مترو باشی، خیلی وقت‌ها تمرکزت را از دست می‌دهی و حتی صدایی که بعد از چند

وقت یک بار به‌عنوان راهنما، نام ایستگاه‌ها را اعلام می‌کند، روی اعصابت است. اینجا گاه یادت می‌رود که از کجا آمده‌ای و قرار است به کجا بروی.

«کیوان یزدانی» از همکاران قدیمی است. هشت سال است که به‌عنوان صفحه‌بند در ماهنامه‌های صنعتی کار می‌کند. او روایتی از دیده‌هایش در مترو دارد که شاید با آنچه بقیه می‌بینند، متفاوت است: من با دست‌فروش‌ها هیچ مشکلی ندارم. راستش برای خیلیی از آنها دلم می‌سوزد. خیلی وقت‌ها هم به این فکر کرده‌ام که اگر من در شرایط سخت بودم، شاید امروز به جای یکی از آنها در مترو کار می‌کردم. کیوان تأکید داشت: با مترو که رفت‌وآمد کنی، چیزهای عجیبی می‌بینی. البته من همیشه با مترو رفت‌وآمد نمی‌کنم اما زمانی که به مترو می‌آیم، همه چیز می‌بینم، از بوی نامطبوع اجتماعات انسانی که به‌جد اذیت می‌کند تا صحنه‌هایی گاه ناراحت‌کننده. از نواختن کیتار و خواندن بوی ماهی دودی فرهاد تا اشک و آه دختر جوانی که معلوم نیست پشت تلفن چه گفته و چه شنیده است.

به گفته او ما در مترو از شیر مرغ تا جان آدمیزاد می‌بینیم. این بخش از گفته‌های کیوان شاید کمی غیرواقعی باشد اما این اغراق احتمالا برای توضیح حجم زیاد از کلاهایی است که در مترو مبادله می‌شود. حجم کلاهایی که از سوی تعداد زیادی از دست‌فروشان داخل مترو مبادله می‌شود. زکاتی، شهردار تهران، یک بار همین چندی پیدا، آمار عیبی از دست‌فروشان مترو داده و گفته بود حدود ۲۰ هزار و ۳۰ هزار و شاید بیشتر دست‌فروش در تهران وجود دارد که

بخش عمده‌شان داخل مترو هستند و یک بخش هم در خیابان و معابر قرار دارند و ما به دنبال این هستیم که آنها را ساماندهی کنیم. با ساماندهی دست‌فروشان به دنبال این هستیم که آنها که از این مسیر ارتزاق می‌کنند، مسئولیت کار خودشان را بپذیرند و از طرفی دیگر متعرض حریم‌ها نشوند. ما ساماندهی دست‌فروشان را انجام می‌دهیم و نقطه آغاز آن هم احتمالاً قریب به یقین برخی از معابر حساس و داخل مترو است که بتوانیم این ساماندهی را داشته باشیم.

کیوان البته تجربیاتش از مترو با ما فرق دارد. اینکه ما در مترو درد می‌بینیم و گاه آه و حسرت، او هم دیده است. خودش هم بر این موضوع تأکید دارد که در بسیاری موارد دلش به حال بچه‌هایی که در مترو کار می‌کنند، سوخته اما بر این موضوع هم بافشاری می‌کند که: فکر نکنید کار به این سادگی است. به نظر من داستان دست‌فروش‌های مترو پیچیده‌تر از این حرف‌هاست که بتوان با دلسوزی برای یک یا چند نفرشان، واقعیت ماجرا را کنده کرد. مترو حتماً برخی از دست‌فروشان را در خود جای داده که از سر استیصال به تونل‌های زیرزمینی پناه آورده‌اند. حتماً به کسانی پناه داده که جای دیگر پناهی نداشته‌اند اما در این میان گروه‌های سازماندهی‌شده هم در مترو حضور دارند.

او از دیده‌های خود این‌طور پرده برمی‌دارد: من بارها در مترو افرادی را دیده‌ام که با پررویی تمام با مسافران برخورد می‌کنند. همین چند وقت پیش پسربرچه‌ای را دیدم که در راهروی قطار که شلوغ هم بود، به پیش می‌رفت و در این پیشروی به سمت واگن‌های جلوتر، به خانمی برخورد و آن خانم به او اعتراض کرد. اگر بگویم آن بچه چطور با آن زن برخورد کرد، باور نمی‌کنید؛ همین‌قدر بگویم که کار طوری پیش رفت که آن زن متعرض خودش پشیمان شد.

آقای یزدانی در پاسخ به اینکه ممکن است آن بچه به دلیل شرایط خاصی که در آن بزرگ شده است، میزانی از خشونت را در رفتار داشته باشد، گفت: ببینید من که جامعه‌شناس یا رفتارشناس نیستم. مطالعات روان‌شناسی مثل خیلی‌ها دارم، اما نه مانند یک متخصص. پس حرفی که می‌زنم، قطعاً تخصصی نیست. من با تجربه‌ام حرف می‌زنم. وقتی یک اتفاق کوچک در مواجهه با این بخش از ساکنان مترو اتفاق می‌افتد، واکنش چند نوع است: اگر اینها از آن جماعتی باشند که به جبر زمانه سر از مترو درآورده‌اند، برخورد معمولاً مثل تمام برخوردهای عادی خواهد بود. بعد از کمی بگو و مگو با سلام و صلوات تمام می‌شود اما وقتی با این جماعت سازماندهی‌شده برخورد کنید، داستان بسیار متفاوت است. شما به محض برخورد با این بخش از ساکنان مترو، از سوی گروهی از همکارن‌شان احاطه می‌شوید و برخورد بسیار تندی با شما خواهد شد که بسته به اینکه کوتاه بیایید یا بخواهید همچنان ادامه دهید، ماجرا می‌تواند نتیجه‌ای متفاوت به بار بیاورد.

#### متروی شبانه

صدای قطار واضح‌تر از همیشه به گوش می‌رسد. این خصلت شب است. گویی که صدای قطار از حجم صدای آدم‌های خسته‌ای که روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بسیار متفاوت است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی است که صدای صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود. از دور صدای سازدهنی به گوش می‌رسد. زنی کلاهی لبه‌دار روی سر گذاشته و با دو دست سازش را چسبیده است. از صورتش چیزی پیدا نیست. صدای ساز از حلزونی گوش پایین می‌رود و سوزش را به دل می‌رساند. اندکی بعد صدای ساز کم و کمتر می‌شود و تنها صدای قطار در ذهن بیج‌وتاب می‌خورد.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود. از دور صدای سازدهنی به گوش می‌رسد. زنی کلاهی لبه‌دار روی سر گذاشته و با دو دست سازش را چسبیده است. از صورتش چیزی پیدا نیست. صدای ساز از حلزونی گوش پایین می‌رود و سوزش را به دل می‌رساند. اندکی بعد صدای ساز کم و کمتر می‌شود و تنها صدای قطار در ذهن بیج‌وتاب می‌خورد.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.

است. مترو چنان خلوت است که مسافران نه‌تنها روی صندلی‌ها نشسته‌اند، بلکه تعدادی از صندلی‌ها هم بدون صاحب باقی مانده‌اند. وسط راهروی قطار تعدادی از بچه‌های دست‌فروش روی کف دراز کشیده‌اند و دارند که هم کلنجار می‌زنند. گاه حرف‌های نسبتاً رکیکی بین آنها ردوبدل می‌شود.